

کارآوا (کاردنگ)‌های فرهنگ بختیاری

*روح‌الله کریمی نورالدین‌وند (کیارسی)

چکیده

شعر و کار از گذشته‌های دور تاکنون دو همزاد و همراه بوده‌اند؛ در کنار هم بالیده‌اند و با هم پیوندی عمیق و ناگسستنی دارند. کار، در فرهنگ و ترانه‌های عامیانه بختیاری گستره فراوانی دارد. کمتر کار و پیشه‌ای در فرهنگ بختیاری وجود دارد که به شعر و ترانه راه نیافته باشد. برخی از این اشعار حین انجام کار خوانده می‌شوند، برخی در سوگ و ستایش کاردانان و انجام‌دهندگان کار و برخی به ماهیت کار اشاره دارند. در فرهنگ بختیاری ترانه‌ها و آواهای کار را «کاردنگ» و «کاردنگ» می‌گویند. در این جستار کوشیده شده ترانه‌های و آواهای کار معرفی شوند. کارآواهای برزگری، صیادی، بلوط‌چینی، دوغ‌زنی، شیردوشی و خرمنکوبی معروف‌ترین کارآواهای فرهنگ بختیاری‌اند که در حین انجام این کارها و فعالیت‌ها خوانده می‌شوند. هم‌چنین بخش مهمی از اشعاری که محتوایشان در پیوند با کار است در ستایش و سوگ کاردانان و صاحبان حرف، در مجالس سوگ و بر روی قبر متوفی با آوایی حزین خوانده و روایت می‌شود. انجام کارهایی چون درو و برزگری، سرکھی یا صیادی ساعت‌ها و روزها طول می‌کشد؛ بنابراین اشعار و ترانه‌های بیشتر و متنوع‌تری دارند. کشاورزان و برزگران برای چیدن و خرمنکوبی محصولات می‌چون گندم و جو، هفته‌ها و ماه‌ها در گرمسیر و دور از یار و بدون امکانات به فعالیت می‌پردازند. جان‌پناه و آرام‌بخش تن خسته و رنجورشان خواندن اشعار و ترانه‌هایی متناسب با کار و فعالیتشان است. بنابراین وقت خود را با خوانش ملهون و آهنگین ابیات و ترانه‌ها سپری می‌کنند و برای رفع خستگی و ایجاد شور و نشاط و تقویت نیروی بدنی خود به شعر و آواز پناه می‌برند. واژگان کلیدی: فرهنگ بختیاری، کار، کارآوا، کاردنگ، برزگری.

مقدمه

شعر و کار از گذشته‌های دور تا کنون در کنار هم و با هم بوده‌اند «شعر و کار، در سپیده‌دم آغاز تلاش بشری، دست در آغوش هم بوده‌اند و از جامعه‌شناسی هنر، چنین بر می‌آید که شعر از بطن کار زاییده شده و در آغوش کار بالیده است» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۹: ۱۳). ترانه‌ها و اشعار کار، قدیمی‌ترین شکل شعر و ترانه و موسیقی بشر هستند. کار در شعر کلاسیک فارسی جایگاه برجسته‌ای ندارد؛ اما در شعر عامیانه بختیاری‌ها، جایگاه کار ممتاز و برجسته است، مردم این تبار برای انجام هر کاری، شعری می‌سرایند و حین انجام کار و فعالیت این اشعار را با آواز و آهنگ مرتبط با آن پیشه می‌خوانند. مواقعی که در انجام کاری عجله یا شتاب داشته باشند، با گفتن شعر یا جمله‌ای موزون، خود را آرام و سرگرم می‌کنند و با تکرار آن ترانه، گویی وقتشان زودتر سپری می‌شود و کار بهتر و باکیفیت‌تر انجام می‌گیرد. «ترانه‌های کار یا دقیق‌تر بگوییم ترانه‌های کار عامیانه بخشی از ترانه‌های عامیانه‌اند که در پیوند با کار فیزیکی و کار زاینده و مولد قرار دارند» (فرهادی، ۱۳۷۹: ۱۱۳ و ۱۱۴). ترانه‌های کار یا کارآواها بخشی از ترانه‌های عامیانه محسوب می‌شوند که سراینده‌ای مشخص ندارند و حاصل ذوق همگانی‌اند. شفاف و بی‌پیرایه و واقع‌گرایانه، ابعاد زندگی و جلوه‌های کار را روایت می‌کنند و گزارش می‌دهند.

صدها بیت و ترانه و ضرب‌المثل و زبانزد، نگاه بختیاری‌ها به کار و فعالیت فیزیکی را آیینگی می‌کند. در این فرهنگ، کسانی که کاری نمی‌کنند با صفت نامناسب «مکارو: تنبل و کارنکن» یاد می‌شوند. در زندگی بختیاری‌ها فرد بیکار ارزشی ندارد. در این قوم از کوچک و بزرگ همه باید به کاری پردازند حتی برای کودکان هم در ترانه‌های نوازشیشان بر کار سبک و فعالیت تاکید شده، مادران و پدران، از کودکی فرزندان‌شان را به انجام کار تشویق می‌کنند؛ بنابراین در فرهنگ بختیاری، هر کس نقشی و کاری دارد.

از زن و مرد و پیر و جوان و کوچک و بزرگ هر کدام انجام کاری را بر عهده دارند؛ کودکان، بزغاله‌ها را می‌چرانند و مادر بزرگ هم تویزه (سبد) می‌بافد. در ترانه‌های کار، آداب، فنون، شگردها و باورهای مرتبط با کار بازتاب یافته‌اند. در ترانه‌های بزرگ‌تری شگردهای درو کردن را با این اشعار و ترانه‌ها می‌آموزانند. در ترانه‌ها و اشعار صیادی و شکار، آداب و آیین‌های صید، ممنوعیت شکار برخی از گونه‌ها، زمان شکار و... را آموزش می‌دهند. خوانش ملحون این ترانه‌ها بر گوینده و شنونده - چه شنونده آدمی باشد و چه حیوان - تاثیر می‌گذارد و به هیجان وا می‌دارد.

کارآوا چیست؟

به اشعار و ترانه‌هایی که در حین کار با آواز خوانده می‌شوند، کارآوا می‌گویند؛ این اشعار و ترانه‌ها در اغلب مناطق کشور در میان پیشه‌وران و صاحبان حرفه روح داشته و تا امروزه کمابیش رایج است. «کارآوا که با اصطلاحات «کارنوا»، «شعر کار»، «آوای کار»، «ترانه‌های کار» و «ترانه‌های حرفه‌ای» نیز شناخته می‌شود، بخشی از فولکلور جامعه و ادبیات شفاهی آن و البته آفریده ذهن خلاق مردم روستا قلمداد می‌شود که هنگام کار به‌طور خودجوش خوانده می‌شود و بازتابی از زندگی آنهاست» (فاروقی هندوالان و حسینی، ۱۳۹۲: ۷۲).

کاردنگ

بختیاری‌ها هنگام انجام دادن اغلب کارهای مهم و اساسی خود اشعاری می‌خوانند که «کاردنگ» و «کاردنگ» نامیده می‌شود. از جمله معانی واژه دنگ در بختیاری، صدا و آواز است: «دنگ: صدا، آواز، داستان، روش و رفتار» (مددی، ۱۳۹۲: ۱۴۶).

دوتا بور که ای بندی و یک آر همرنگ نوین، همدنگ ای بون

do tâ bur ke ibandi ve yak/ ar homrang navin, hom dang ibun

داگم ای ز سوز دل بگوز دنگم یکی و اسبم بگو، یکی و تَفَنگم

dâkom ay ze suze del bogo ze dangom/ yaki ve asbom bogo yaki ve tofangom

ای مادر از سوزِ دل، در مورد دَنگ‌ها و کارهایم سوگینه بگو. سوگینه‌ای در توصیف اسب و اسب سواری‌ام و بیتی در توصیف تفنگ و هنر شکارم بخوان. بیت بالا واژه «دَنگ» را توضیح می‌دهد و این نکته را بر ما روشن می‌دارد که دَنگ چیست و کاردَنگ‌ها کدام‌اند؟ این بیت از زبان فرد فوت‌شده به مادرش سفارش می‌کند که هنرها و کارهایش را در سوگینه‌ها بخواند. کاردَنگ‌ها با آواز خوانده می‌شوند، معادل فارسی آن «کارآوا» است. برای نمونه گاهی به ترانه‌های برزگری، دَنگ برزگری یا کاردَنگ برزگری می‌گویند.

کارکرد ترانه‌های کار

با خوانش موزون، ملحون و آهنگین ترانه‌ها و اشعار، کار راحت‌تر انجام می‌پذیرد، کارگر برای انجام و ادامه کار، نیروی بیشتری به دست می‌آورد، هماهنگی و یکدلی افراد بیشتر می‌شود، آداب و رسوم و باورهای هر دوره به دوره بعد منتقل می‌گردد و برخی از شگردها و فنون انجام کار از این طریق آموخته و حفظ می‌شود. «در بررسی وسیع ترانه‌های کار به تأثیر شگفت‌انگیز و موزون این ترانه‌ها در تولید و خاصه تأثیر آنها در آسانی کار، پی برد و دریافت که فی‌المثل، ریسندۀ نخ می‌پندارد که آواز خواندنش وی را در چرخانیدن دوک نخ‌ریسی کمک می‌کند» (پناهی سمنانی، ۱۳۶۹: ۱۶). همانگونه که گفته شد، انتقال فرهنگ و جستارهای فرهنگی یکی از کارکردهای مهم این اشعار و ترانه‌ها است. «ترانه‌های کار از قدیمی‌ترین ترانه‌های عامیانه هستند که به وسیله آن‌ها می‌توان به باورها، ارزش‌ها، فنون، محیط، شیوه معیشت و به طور کلی عناصر فرهنگ هر ملتی پی برد؛ بنابراین ضرورت گردآوری و ضبط این ترانه‌ها، کاری ضروری است» (صفری و ظاهری، ۱۳۸۹: ۱۶۹-۱۸۲).

کاردنگ‌ها یا کارآواهای فرهنگ بختیاری

۱- برزگری، بَورو

بختیاری‌ها در کنار دامداری به کشاورزی هم می‌پردازند. کاشت، داشت و برداشت محصول، هرکدام روش‌ها، مسائل و مشکلات خود را دارد؛ از این میان، کار برداشت به‌خصوص درو محصول، سختی‌ها و رنج‌هایی خاص را به دنبال داشته است. دشواری‌ها و پیچیدگی‌های کار درو در گرمسیر سبب آفرینش گونه‌ای از شعر عامیانه شده که لطیف‌ترین و سوزناک‌ترین گونه شعر عامیانه بختیاری است. عنوان‌های این گونه شعری «بَورو، باورو، بیداد، برزگری و برزیری» است. گسترده‌ترین و بیشترین آوا و ترانه کار در فرهنگ بختیاری، کار درو می‌باشد؛ به سبب همین گستردگی، ژانر و گونه‌ای مستقل محسوب می‌شود و آهنگ و مقام موسیقایی خاصی دارد و دل‌نشین‌ترین ترانه فرهنگ بختیاری به‌شمار می‌رود؛ چون درون‌مایه‌ای متنوع دارد و موضوعاتی چون عشق، سوگ و کار را در بر می‌گیرد. هنگام کار درو، موسیقی و طنین بُرش محصول، هیجانی به دروگر می‌دهد و دروگر در کنار صدای چیده‌شدن، آواز می‌خواند، آن زمان شور و هیجانش بیشتر می‌شود. در دروهای گروهی و دسته‌جمعی، جوشش و شورانگیزی بیشتری وجود دارد و احساس خستگی و غم کمتر حس می‌شود.

شعر برزگری، فریاد دل‌تنگی است؛ فریادی که همچون طبیعت پاک و بی‌آلایش و در عین حال سخت و خشن است؛ اوج عاطفه و احساس و نشان‌دهنده بیداد طبیعت بر انسان است. شور و شادی و غم در این ابیات موج می‌زند. از آنجایی که مستقیماً با احساس و عواطف آدمی سر و کار دارد، جزو ادب غنایی محسوب می‌شود: «شعر غنایی، نخستین و پایدارترین نوع شعر در ادبیات جهان است. تنوع عواطف انسانی سبب تنوع اقسام شعر غنایی می‌گردد» (پورنامداریان، ۳۱: ۱۳۸۴). گیاهان، پرندگان، کوه‌ها، چشمه‌ها، آب‌ها و دیگر عناصر طبیعت در شعر برزگری نمود برجسته‌ای دارند.

تصاویر لطیف و جان‌دار و تنوع ایماژها هر شنونده‌ای را به وجد می‌آورد. شعر برزگری نماینده تصاویر طبیعت در شعر عامیانه بختیاری است. گونه شعر و ترانه برزگری یکی از گسترده‌ترین گونه‌های شعر عامیانه بختیاری است. «این نوع شعر یکی از عالی‌ترین ترانه‌های فولکلوری بختیاری است. نبوغ، خلاقیت و هنرمندی در آن در حد اعلا جلوه‌گر است» (قنبری عدیوی، ۶۳: ۱۳۹۱). محتوای این «گونه» مسائل متعددی چون کار و سختی‌هایش، عشق به معشوق و دل‌تنگی برای او، سوگ و غم، کوچ و سختی‌هایش، دل‌تنگی‌های زنانه، دل‌تنگی برای گیاهان خوشبو و سردسیر، دل‌تنگی برای مال و رمه و... می‌باشد. با توجه به نوستالژی عمیق این اشعار، می‌توان این گونه شعری را «شعر دل‌تنگی» نام نهاد.

درو برای همه اقوام سخت و دشوار بوده است؛ اما نوع و شرایط درو در گرمسیر بختیاری، آن را با شکل و نحوه درو در بین سایر مناطق و اقوام، متمایز و متفاوت کرده؛ همان‌گونه که شکل کوچ بختیاری‌ها و مشکلاتی نظیر گذر از تنگه‌ها، رودها، صخره و کوه‌ها، آن را از موارد مشابه نشاندار و جدا نموده است. بی‌شک سخت‌ترین و پیچیده‌ترین بخش زندگی عشایر بختیاری، درو گرمسیر و کوچ بوده است.

درو سخت‌ترین شغل و پیشه در فرهنگ قوم بختیاری به شمار می‌رود، تنها کاری که نوعی تنفر در آن وجود دارد، کار درو بوده است؛ در حالی که نسبت به دیگر مشاغل و حرف‌نگرش مثبت وجود دارد. تنها عاملی که سختی کار درو را آسان می‌کرد، خواندن اشعار برزگری بوده است؛ اشعاری که پیوندی عمیق با موسیقی و آواز دارند. «ترانه‌های عامیانه را می‌توان مرحله ابتدایی شعر و موسیقی دانست. گویا مردمان اولیه که حس الحان و اوزان را داشته‌اند، برای بیان احساسات خود این سبک ساده و بی‌تکلف را اختیار نموده‌اند. برای مللی که هنوز پرورش کامل نیافته‌اند، ترانه‌های عامیانه در عین حال وظیفه دوگانه شعر و موسیقی را انجام می‌دهد» (هدایت، ۲۰۰: ۱۳۹۵).

از افراد متعددی که پرسش و تحقیق میدانی به عمل آمد، همگی عنوان کردند: «اگر بَورُو یا برزگری نمی‌خواندیم، نمی‌توانستیم در گرمسیر دوام بیاوریم، اصلاً نمی‌توانستیم کار کنیم». همه کسانی که تجربهٔ درو، به‌خصوص درو در مناطق گرمسیری را داشته‌اند، بارها گفته‌اند که اشعار برزگری ما را در انجام کار درو یاری می‌کرد اگر «نمی‌خواندیم»، نمی‌توانستیم گرما را تحمل کنیم و کار را به اتمام برسانیم. در دروهای دسته جمعی، یک نفر خوش صدا با آواز حزین ابیات را می‌خواند و هم خود و هم دیگر افراد هنگام خوانش هر هجایی از اشعار، خوشه‌ها را در دست می‌گیرند و هنگام فرود هر قطعه از آواز، چندین ساقهٔ محصول را می‌چیدند. مکث در قطعات آواز، مکث در چیدن، و شروع آواز، بریدن ساقه‌های محصول را در پی دارد. در گذشته افرادی که در گرمسیر به تنهایی درو می‌کردند، آواز می‌خواندند و می‌چیدند و گاهی اشک می‌ریختند. وقتی که توان برزگر به پایان می‌رسید، این اشعار بودند که جانی دوباره به کالبد خستهٔ دروگر می‌دادند و او را برای کارزار سخت و جانکاه درو آماده می‌نمودند. حدود یک سوم اشعار برزگری و کوچ از زبان زنان گفته شده‌اند؛ اما مردان هنگام درو، هم ابیاتی که حال و هوای خودشان را بیان می‌نمود می‌خواندند و هم ابیاتی که از زبان زنان گفته شده بود. این که گویندهٔ ابیات برزگری و کوچ، مردان یا زنان بوده‌اند، به روشنی مشخص نیست. هر چه بوده از زبان «نابغه‌های گمنام» سروده شده است.

تکیه کلام و عبارتی که هنگام خوانش برزگری بیشترین تکرار را دارد، عبارت: «بیداد، آی بیداد آی، آی بیدادُم آی، داد آی، آی داد آی، آی یار، هی وای، هی هی هی وای، آخ آی» است. به طوری که در میان هر مصراع یکی از این ترکیب‌ها با آواز خوانده می‌شود؛ اما تکیه کلام پُرکاربرد آواز برزگری همان «بیدادُم آی، یا آی داد آی» است. این تکیه کلام خاص مقام برزگری است. وقتی اشعار سوزناک برزگری را در مرگ کسی و یا اشعار عاشقانهٔ برزگری را در بلال و شادی‌ها بخوانند، از تکیه

کلام‌های ترجیعی مذکور استفاده نمی‌کنند. بیشتر لحن موسیقایی و خوانش ابیات است که شنونده می‌فهمد که برزگری می‌خواند یا سوگ یا بلال.

یکی از عنوان‌های برزگری «بیداد» است. در قدیمی‌ترین مجموعهٔ شعر ثبت شدهٔ بختیاری و دربخش برزگری (مال گرمسیر) چنین آمده است: «یکی نه اخواستُم بیداده بُخونه / بکنه هار ز دلم، جاس گل نشونه» (ژوکوفسکی، ۱۳۹۶: ۲۱۹). این بیت از زبان برزگر یا همسرش است که به ما می‌گوید: کسی را می‌خواستم که مقام و شعر بیداد (برزگری) را برایم بخواند، تا خارِ غم و سختی را از وجود من دور کند و به جای آن گل بکارد.

در اکثر ابیات برزگری آرایهٔ تشبیه دیده می‌شود. تشبیهات حسی، زبان ساده و روانی واژه‌ها، از ویژگی‌های این اشعار بوده است. این نوع شعر بر خلاف دیگر انواع بختیاری، گونه‌ای زایا نیست. به علت تغییر نوع درو از دستی و سنتی، به ماشینی و صنعتی و تسهیل رفت و آمد در سال‌های اخیر، اشعار تازه‌ای در این گونه سروده نشده است.

در اشعار برزگری، گفت‌وگویی عاشقانه بین برزگر و معشوق یا همسرش وجود دارد. برزگر در گرمسیر (خوزستان) از درد فراق می‌نالد، معشوق یا همسرش در سردسیر (چهارمحال و بختیاری یا لرستان) مویه می‌کند و با عاطفه و محبت احساس خود را بیان می‌دارد. عشق، محبت و عاطفه، تواضع، احترام، واژگانی صمیمی در زبان و بیان دو طرف گفت‌وگو، این گونه را برجسته کرده است. مضمون و محتوای اصلی ابیات مبتنی بر گفت‌وگو، عشق و محبت دوطرفه، اندوه و درد ناشی از هجران و فراق، کار و سختی‌های درو در گرمسیر است.

زن: اَوینَه برزیرو، تو سی چه نَویدی؟ و گَمو~ خاطرُم خرمن ای زیدی
مرد: خرمنه زیدُم دارُم هی کُنم چیر کی بینم شادی که تیت او خورُم سیر

ovayne barzeyarov~, to si če naveydi?/ ve gemov~ne xâterom
xarman izaydi// xarmane zaydom dârom hay konom çēr/ kay
binom šâdi ke tayt aw xorom sēr

زن: برزگران آمدند، تو برای چه نیامدی؟ گمان می‌کنم، خرمن بر پا می‌کردی. // مرد:
خرمن را آماده کردم، دارم حصار خرمن را درست می‌کنم. کی می‌بینم [کی می‌آید] که
با شادمانی و خوشی در کنارت آب بنوشم.

زن: مَکال و مَکال، بهل ایما بمیریم بیو که ریم سَرحد، پیش یک نشینیم
مرد: بهل بکالم و بکالم جه گره فراو~ بچلم تلّیت کُنن و شیر گاو~

makâl o makâl, behl imâ bemirim/ biyaw ke rim sarhað, pēše
yak nešinim // behl bekâlom o bekâlom joh gare ferâv
ov~/baçalom talit konen ve šire gâwov~

زن: کشت نکن، کشت نکن، بگذار ما بمیریم. بیا برویم سردسیر در کنار هم بنشینیم.
مرد: بگذارید جو تُنک زیادی بکارم، تا بچه‌هایم نان جو را با شیر گاوها ترید کنند.

۱-۱. بازتاب سختی‌های کار درو در اشعار برزگری

کار درو در گرمسیر سختی‌های زیادی داشت. بعضی از این سختی‌ها در اشعار برزگری بازتاب یافته‌اند. کار درو در گرمسیر بیش از یک ماه، طول می‌کشید. درو

کردن بدون داشتن حداقل امکانات رفاهی در گرمای سوزان گرمسیر، نبود مواد غذایی مناسب، در دسترس نبودن آب شیرین و خنک، هوای گرم و کشنده، مبتلا شدن به بیماری‌های متعدد هم‌چون یرقان و تب و لرز، نیش عقرب و مار، نیش پشه در شب، تنهایی و دوری از خانواده، دل‌تنگی و هجران، مواردی از سختی‌ها و مشقّات کار درو و برزگری در گرمسیر بوده است. بخاطر تفاوت درجهٔ هوا در شب و روز، و فرار از نور آفتاب، بخشی از کار درو شبانه انجام می‌شد. «درو، نه تنها کار ساده‌ای نیست بلکه، به نهایت درجه دشوار و پر زحمت است بویژه این‌که چون فصل مربوط به درو، گرم است و دروگران برای فرار از گرما ترجیح می‌دهند که کار درو را شبانه انجام دهند لذا مشکلات آن کاملتر می‌شود» (دیگار، ۱۳۶۹: ۱۱۸).

نیش پشه: یکی از آزارها و سختی‌های کار درو، نیش و مزاحمت پشه بود. در فصل درو در بعضی از مناطق گرمسیری، پشه فراوان بود و آرام و قرار را از برزگر می‌گرفت، در موقع استراحت، مانع خواب و آرامش می‌شد و همین موضوع باعث آه و فغان برزگر می‌شد. «در تابستان به واسطهٔ کثرت مگس و پشه که به مال و رمهٔ اهالی مضر است، اهالی این نقاط کوچیده به بیلاقات می‌روند و این جاها [دهدز] از سکنه خالی می‌ماند» (سردار اسعد، ۱۳۹۳: ۸۴). در بعضی از مناطق گرمسیری بختیاری در فصل بهار و تابستان پشه فراوان بود، برزگرها هم سرپناهی نداشتند و از نیش پشه آزارها می‌دیدند و به تب و مالاریا مبتلا می‌شدند. «مال‌امیر نیز یکی از بهترین نقاط خاک بختیاری است و فقط عیبی که دارد رطوبت و پشه زیاد است» (همان: ۸۵). در اشعار نام و صفات بعضی از پشه‌ها ذکر شده است: خرمگس، پشه کور، پشه چال، پشه کورِ بال‌نفتی و

پشه‌کورِ لنگِ بلند، ای‌جه و پَرَجَفَت / نه او غُصه خوره که بَرَزِیر رفت

paše kure leng bolond, ije ve par jaft/ na u yose xore ke barzeyar
raft

پشه کورِ پا بلند به منطقهٔ پَرَجَفْت پرواز می‌کند، غصه می‌خورد که برزگر از گرمسیر رفت.

مُنارِ شَوِ رُوْم، تارازِ صُحوو~ پشه کورِ لَنگ بلند، گَزِه زِ جوَنمو~

monâre šaw rewom, târâze sohwo~ / paše kure leng bolond,
gaze ze jonmov~

منطقهٔ مُنار را شب، تاراز را صبح هنگام طی می‌کنم. به سمت سردسیر می‌روم. در اینجا (گرمسیر) پشه کورِ پا بلند، به جان و بدنمان نیش می‌زند.

محصول گَرِه (gare): محصول تُنک، باریک، کوتاه و کم پشت را گَرِه گویند. چون رشد مناسبی ندارد، هنگام درو به راحتی چیده نمی‌شد. محصول زمین‌های شیبدار، سرازیری و سربالایی‌ها، رشد مناسب و متراکم ندارد. در حالت عادی وقتی برزگر دستش را به درو آغاز می‌کرد، پانزده تا سی ساقه گندم در دستش قرار می‌گرفت، اما موقع درو گَرِه، چون ساقه‌ها از هم فاصله داشتند، دانه دانه و دو سه تا ساقه را در دست گرفتن، کاری سخت و عذاب‌آور بود. دروگر برای درو گَرِه مجبور بود بیشتر خم شود، بنابراین کم‌درد می‌گرفت. برزگر آن‌چنان از گَرِه تنفر داشت که آن را بلايِ جان خود و ملک‌الموت می‌پنداشت. برزگر هنگام درو گَرِه اینگونه می‌گوید: داسَم سنگین، گَرِه هم کوتاه است، از گرما سوختم کافر هم مَبیناد.

گَرِه وُ گرما، کَدَم چي دوال هُشک مَنَدَم وِ گرمسیر، گرما مونه کُشت
گَرِه و گرما، کَدَم چي کَلِیتِه اِسَم گَرِه مِيار، گَرِه مَلکِمِیتِه

gare wo garmâ, kađom či duwâl hošk/ mandom ve garmesër,
garmâ mone košt// gare wo garmâ, kađom či kelite/ esme garane
mayâr, gare malkemite

گَرِه و گرما، کمرم را مانند دوال [چرمی] خشک کرده‌اند. در گرمسیر ماندم، گرما مرا از پا درآورد. گره و گرما، کمرم را همچون کلید خشک کرده‌اند. نام گره را میاور، گره ملک‌الموت و عزرائیل است.

جُه گَرِه دوشی کَدَمِه بُریده جوئُم با زَرْدَنگ جوئُم وا خَریده

joh gare duši kađoma boriđe/ jov~om bâ zardong jov~om
waxaride

جو گرّه دیروزی کمرم را برید. درو گندم زرد رنگ طلائی را دوست دارم که جانم را
نجات داد.

گرمسیر گرمه، و دل ای‌زنه گُر منده سرّ غله، غمگین و منگ چُر

garmesēr garme ve del izane gor/ mande sare γale, γamgin o
meng čor

گرمسیر گرم است و گرمایش به دل زبانه می‌کشد. برزگر غمیگن و گرفته، سرّ محصول
مانده است (کریمی کیارسی، ۱۳۹۹: ۱۲۸).

۲. سرکُهی یا صیادی

دومین کاردنگ یا کارآوای برجسته و پرکاربرد فرهنگ بختیاری، سرکُهی یا صیادی
می‌باشد؛ شکار در کوه‌های مناطق بختیاری‌نشین رواج گسترده‌ای داشته است، صدها
کوه و قلّه مرتفع مکانی مناسب را برای زیست انواع حیوانات و پرندگان مهیا کرده.
شکارچیان برای گذران زندگی، بخشی از گوشت مورد نیاز خود را در فصل پاییز و
زمستان از راه شکار به دست می‌آوردند؛ بنابراین هنگام گشت و گذار در کوه‌ها، ترانه‌ها
و اشعاری را در وصف گونه‌های صید، شجاعت خود، وصف کوه‌ها و مناطق شکار با
آهنگی حماسی می‌خوانند که آن‌را «سرکُهی یا صیادی» می‌نامند. «اشعار صیادی،
اشعاری‌اند که از زبان صیادان یا در موضوع شکار سروده شده‌اند. این اشعار به لحاظ
تحقیق در شیوه‌های شکار، زندگی صیادی و باورهای بومی بسیار حائز اهمیت‌اند.
پیکار با حیوانات درنده و طبیعت وحشی کوهستان از جمله مضامین رایج در اشعار
صیادی بختیاری است که گاه با سوگ و مفاخره همراه است. اشعار صیادی را می‌توان
با «طردیّات» در ادبیات عرب مقایسه کرد» (شفقی و دادرس، ۱۳۹۱: ۱۸).

شعر صیادی دو شاخه دارد: سرگُهی و سوگ شکارچی. سرگُهی اشعار و ترانه‌هایی هستند که شکارچیان و صیادان روی کوه‌ها و در مسیر شکار می‌خوانند. «این اشعار را مردان شکارچی به هنگام حضور در کوهستان برای تقویت روحیه می‌خوانند» (قنبری‌عدیوی، ۱۳۹۱: ۱۲۱). طبیعتاً سراینده و خوانندهٔ ابیات سرگُهی، مردان بوده‌اند. آن‌ها ابیات را با لحنی حماسی در مواقع شکار که نشان از جایگاه رزم‌گونهٔ شکار داشته است، می‌خوانند. این ابیات به نوعی شعر کار صیادی بود. سوگینه‌های شکارچی؛ اشعاری که در سوگ شکارچی، سروده و خوانده می‌شود. این اشعار را زنان خنیاگر و سوگینه‌خوان با لحنی عاطفی، سوزناک و غمین با بر شمردن صفات متوفی می‌خواندند. از آنجایی که بختیاری‌ها برای هر مرده بنا بر صفاتی که در زندگی داشته و بنابر شغل و پیشه‌اش در رثای او اشعاری را می‌خوانند که دُنال، سُر و گاگریو نام دارد، این اشعار هم با زمینه شکار، آداب شکار و شجاعت شکارچی سروده و خوانده می‌شود، احتمالاً سرایندهٔ آن‌ها هم زنان هستند. امروزه اشعار سوگ شکارچی و سرگُهی بهم آمیخته شده‌اند، به گونه‌ای که تشخیص آن‌ها از هم مشکل است.

اشعار سرگُهی دارای روحیهٔ جنگاوری، شجاعت و تفاخر؛ اما اشعار سوگ شکارچی دارای مضامینی چون غم، حسرت و بیان آرزوهای صیاد می‌باشد. در اشعار سوگ شکار، شکارچی از دنیا رفته؛ اما از زبان او ابیاتی روایت می‌شود که آرزوها، دغدغه‌ها و وصیت‌هایش را نشان می‌دهد. صیاد دوست دارد روی سنگ مزارش نقش تفنگ، بزکوهی و شمشیر باشد، آرزو دارد تفنگش در دست پسرش باشد و هنگام شکار او را به یاد بیاورد.

فضای سرگُهی، برگرفته شده از عناصر زندگی است که احساس شادی و سرخوشی دارد. خوانش و لحن سرگُهی‌ها، حماسی و رزم‌گونه است؛ اما فضای سوگینه‌ها غمگین است که با لحنی سوزناک خوانده می‌شوند. سرگُهی‌ها را مردان؛ اما سوگینه‌ها را بیشتر زنان می‌خوانند. در اشعار سرگُهی، ابزارهای شکار و نام تفنگ‌های قدیمی چون لاری و

موسی و داری و دَفک کاربرد دارد؛ اما در سوگینه‌ها نام تفنگ‌های جدید از جمله برنو، هفت تیر و جیسُن دیده می‌شود.

مضامین رایج در شعر شکار متعددند، شگردهای شکار، باورهای شکار، نام‌کوه‌ها و مناطق شکار، مفاخره و.... مفاخره، «به اشعاری اطلاق می‌شود که شاعر در مراتب فضل و کمال و سخن‌دانی و عزت نفس و شجاعت و سخاوت و امثال آن و احياناً افتخارات قومی و خانوادگی و به طور خلاصه در شرف و نسب و کمال خویش سروده است» (موتمن، ۱۳۶۴: ۲۵۸). در اشعار شکار، نازش به توانایی و شجاعت خود، نازش به مهارت در تیراندازی و شرح چگونگی شکار ذکر شده است. یکی از افتخارات صیادی، صید حیوانات کوهی به صورت زنده بود.

کاری که ولی بکرد، نکرده نادر / کی دیده بز کُهی یارن بندن و چادر

*kâri ke vali bekerd, nakerde nâder/ ki diðe boze kohi yâren
banden ve çâðer*

کاری که ولی کرد حتی نادرشاه هم انجام نداد. چه کسی دیده بز کوهی را زنده بگیرند و بیاورند و به چادر ببندند.

صیادان معمولاً به صید بزرگ افتخار می‌کنند:

جار زَنون جار ای زَنن وَخَتِ شِکَالِه / میرصیاد نُهی نه زَی، بَهر همه ماله

*jâr zanun jâr izanen vaxte šekâle/ mir siyâð, nohine zay bahr
hame mâle*

جارچیان، جار می‌زنند که موقع شکار است. میرصیاد، صید نه‌ساله‌ای را شکار کرد که گوشش اندازه همه خانوارهاست.

مهارت در تیراندازی و نازش به هدف‌گیری در اشعار بازتاب یافته است:

تا صیاد بیدم خلکون همه دیدن / جاهلون همه لاش‌کشه مو بیدن

tâ siyâd biðom xalkun hame diðen/ jâhelun hame lâš kaše mo biðen

وقتی صیاد بودم همه خلائق من و هنرهایم را دیدند. همه جوانان حمل‌کننده گوشت شکار من بودند.

صیاد می‌خواهد شیوه جدید و منحصر به فرد در شکار کردن را تجربه کند:

تفنگم بیارین، داری هر چه دارم ای خوم رُم و تیگه مور طَحرِ نوِ درارُم

tofangome biyârin, dâri har çe dârom/ ixom rom ve tige mawr tahre naw derârom

تفنگم را همراه هر چه فشنگ دارم، بیاورید. می‌خوام بروم در مکان «تیگه مور» طرح نو و شگفت در شکار اجرا کنم.

۱-۲. توصیف دقیق لحظه‌های تیراندازی

در بین بختیاری‌ها، هنر تیراندازی از سنین کودکی آموزش داده می‌شد. زندگی رها و آزاد در طبیعت، کوچ و جابجایی، وجود گونه‌های جانوران درنده، و نیاز به گوشت حیوانات کوهی، بختیاری‌ها را از سنین کودکی و نوجوانی برای شکار آماده می‌کرد. «من ضمن تماشای اردوی آنان، مکرراً از مهارتشان در تیراندازی و اسب‌سواری در شگفت مانده‌ام. تفنگ‌هایشان را پر می‌کنند و اغلب در حال تاخت به تیراندازی می‌پردازند» (هولستر، ۱۳۸۲: ۳۷۱). توصیف لحظه برخورد تیر به بدن صید در اشعار شکار ذکر شده است و آن را گاهی همچون نیش زدن زنبور تصویر کرده‌اند.

سَرُم رَهد وُ سامه دی، آلوس کَند و یُرِغِه
فِرِشنام زِ پَیس رومی ماشه نُرقِه

sarom rahð o same di, alus kand ve yurçe/ ferešnâm ze pays rumi mâše nurye

همین که سرم در معرض دیدش قرار گرفت و سایه‌ام را دید، با حالت یورتمه فرار کرد. تفنگ رومی ماشه نقره‌ای را به دنبالش هدف گرفتم.

سَرزیر آوی، زَیم آهینِه شونِس
و لَری مونِه، باد کَندِه بُهونِس

sarezir avi, zaym âhine šunes/ ve lori mune, bâd kande bohunes
به سمت سرازیری رو نهاد و به شانهاش زد. به گری می‌ماند که باد سیاه چادرش را از
جا کنده باشد.

۲-۲. هدف از شکار کردن

مردم بختیاری برای تأمین گوشت مورد نیاز زندگی، علاوه بر گوشت حیوانات اهلی، از گوشت حیوانات و پرندگان وحشی نیز استفاده می‌کردند که در اشعار مورد بررسی، بیشتر آرزوهای طبقه فرودست بازتاب یافته است. طبقه فرادست شکار را بیشتر برای تفریح و پرکردن اوقات فراغت انجام می‌دادند. اما شکار در طبقه فرودست راهی برای تأمین نیازهای غذایی بوده است. فقر، کمبود مواد غذایی، قحطی‌ها و خشک‌سالی‌ها باعث می‌شد که مردمان بخشی از وعده‌های غذایی‌شان را از گوشت وحوش و طیور کوهی تأمین کنند. بختیاری‌ها و زاگرس تباران از میوه درخت بلوط نوعی نان به نام «کَلگ» تهیه می‌کردند که به راحتی خورده نمی‌شد بیشتر همراه با دوغ، ماست و گوشت مصرف می‌گردید. این نان در قحطی‌ها بارها جان‌پناه زاگرس‌نشینان بوده است. صیاد به تفنگ می‌گوید «چرا به هدف نمی‌زنی، نان بلوط پخته شده و خانواده و فامیل، منتظر گوشت هستند».

لاری آی لاری! سی چه ای زنی جُم؟ کَلگامو پُهده، مالمو مَنده بی شُم

lâri ay lâri! si če izani jom?/ kalgâmov pohde, mâlmov mande
bi šom

ای تفنگ لاری! چرا به هدف نمی‌زنی؟ نان بلوط پخته شده و خانوارها بدون شام
مانده‌اند.

لاری آی لاری! ناشتام و پاتَه آر و نَدُم و نَزیم ز باروتاتَه
آر و نَدی و نَزیدی، باز هم پُرُم کُن سِفَت بگر، باریک بپا، سِیل و تَرُم کُن

lâri ay lâri! nâštâm ve pâte/ ar vandom o nazaym ze bârutâe//ar vandî o nazayđi, bâz ham porom kon/ seft beger, bârik bepâ, sayl ve torom kon

صیاد: ای تفنگ لاری! صبحانه‌ام بر عهده تست. اگر نشانه‌گیری کردم و به هدف نخورد، تقصیر باروت‌هایت است. تفنگ لاری: اگر تیر انداختی و به هدف نخورد دوباره من را پر از باروت کن. محکم بگیر، دقیق هدف را ببین و مسیر را با دقت نگاه کن.

۲-۳. اعتدال و توجه به محیط زیست در شکار

شکار در بین بختیاری‌ها آداب خاصی دارد. در فصل و زمان جفت‌گیری و دوره آبستنی، بز و قوچ کوهی شکار نمی‌شد. هنگام تخم‌گذاری پرندگان همچون کبک، شکار این پرنده ممنوع بود. گاهی صید را خبردار می‌کردند، سپس تیر می‌انداختند. گاهی صید را در حال حرکت و پرواز شکار می‌کردند. به صیدی که در حال خوردن آب بود، تیر نمی‌انداختند. موجود تیر خورده نیمه‌جان و زخمی را به حال خود رها نمی‌کردند.

در ابیات از تیرانداختن به بز و قوچ کوهی هشت ساله (پیر) به بالا نقل شده است. معمولاً به حیوانات و پرندگان جوان تیر نمی‌انداختند. این امر یکی از نکات درخشان فرهنگ بختیاری در حفظ و نگاهداشت گونه‌های مختلف جانوری و محیط زیست بوده است.

تیر وُرای چارسال مَو، چی خُت جَوونه بِو وُرُنه سال، پیرِ ناتوونه
(ژوکوفسکی، ۱۳۹۶: ۲۲۷)

tir wur i çâr sâl mava, çi xot jawune/ beve wur noh sâl, pire nâta_wune

تیر به این بز یا قوچ کوهی چهار ساله نینداز، همچون خودت جوان است. تیر به نه ساله بینداز که پیر ناتوان است.

بنا بر باورهایی که دارند معمولاً بعضی از گونه‌ها همچون کبک دری را شکار نمی‌کردند، زیرا معتقدند چنانچه این پرنده را شکار کنند یکی از اعضای خانواده و عزیزانشان می‌میرد.

کَیسِ تالا کَوگِ دَرِ آی! تیرِ و تو وَندُم دامِ بَره، بَومِ بِمُرد، بیچاره مَندُم

kays tâlâ kawge dar ay! tir ve to vandom/ dâm berah, bawum bemord, biçâre mandom

ای کبک دری! از وقتی که به تو تیر انداختم. مادرم از دنیا رفت. پدرم هم مرد و من تنها و بیچاره ماندم.

این باور در بین بختیاری‌ها رایج است که شکارچیان ثروتمند نخواهند شد. می‌گویند «هیچ کس با گوشت شکار مال و ثروت به دست نمی‌آورد». نظامی گنجه‌ای هم در بیتی اشاره می‌کند کسانی که شکار می‌کنند، فقیر خواهند شد. «درخت افکن بُود کم زندگانی / به درویشی کشد نخجیربانی» (ثروتیان، ۱۳۹۲: ۴۸۶).

ز بُزونِ یَکیِ بَزَن، زِ پازَنونِ چار هیچِ کیِ زِ گوشتِ شِکال- وی- نَها مال

ze bozon yaki bezan, ze pâzanun çâr/ hiç ki ze gušte šekâl- vay-nanehâ mâl

از بزها یک رأس و از پازن‌ها چهار رأس شکار کن. هیچ کس از گوشت شکار، مال و ثروت انباشته نکرد. (کریمی نورالدین‌وند و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۵۷-۱۸۲).

۱. کارآوا و ترانه گاودوشی

ترانه «گاودوشی» از ترانه‌های کار زنانه در فرهنگ بختیاری است. این ترانه در طوایف و ایلات بختیاری، واریانت‌ها و روایت‌های متنوعی دارد. ارتباط صمیمانه بین کدبانو و گاو در ترانه دیده می‌شود. کدبانو، آنچنان از سر شوق و صمیمانه گاو را نوازش می‌کند، گویی فرزندش را می‌نوازد. گاو هم شیر می‌دهد، هم بار می‌برد؛ بنابراین باید چنین محبتی به او شود. هرچه صدا و آواز کدبانو نوازشگرانه‌تر باشد، گاو بیشتر شیر

می‌دهد. هنگام خواندن این اشعار نوازشی، می‌توان آرامش و رضایت را در وجود حیوان مشاهده کرد. کدبانو «نوم خداگویان: بنامیزد، چشم بد دور» می‌رود، گاو را بدوشد. زیبایی‌های گاو را می‌ستاید. این ترانه کارکردهای مختلفی دارد. ایجاد تمرکز و افزایش میزان دقت در انجام کار، برقراری آرامش در کار، شکرگذاری از نعمت‌های آفریدگار جهان و برکت‌بخشی به آن، قداست بخشیدن و اهمیت دادن به کار و تلاش، نوازش، رام و مطیع ساختن حیوان شیرده، رفع خستگی با تزریق انرژی مثبت و تسریع در کار، دل‌نشین کردن کار با عبارات‌ها و جمله‌های موزون، ایجاد هماهنگی و برقراری توازن بین اشخاص و اجزاء درگیر در کار، تخلیه درونی خود، گشودن سفره دل و برملا ساختن رنج و درد درون و سبک کردن خود.

۳-۱. ترانه گاودوشی

شیر و گونست مَوادا	تو بَووومی آی ماگَدا
نومِ خدا و جونِس با	شیرِ داد و دُنْگ نَدا
دُری و سَست و کَنارُم	مورَهَدُم گامه یارُم
دُری و سَست و گادوشُم	مورَهَدُم گامه دوشُم
گَم چَویلِ تَر خَرده	ماگَا زردُم بَر خَرده
کَند باریک و دینِ دراز	ماگَا زردُم هی و نَاز
بارِ ای بَره چی کَشتی	ماگَا زردُم رَو رَشتی

to bawumi ay mâgâ/ šir ve gunet mawâdâ// šir dâd o dong nađâ/
num kođâ ve junes bâ// mo rahđom gâme yârom/ dori vast ve
kenârom// mo rahđom game dušom/ dori vast ve gâdušom//
mâgâ zardom bar xarde/ gome čavile tar xardre// mâgâ zardom
hay ve nâz/ kađ bârik o din derâz// mâgâ zardom raw rašti/ bâr
ibare či kašti

ای ماده گاو تو عزیزمی. شیر را در پستانت نگه ندارد.// شیر به من داد و صدایی نداد.
جانش در پناه خدا باد.// رفته بودم گاو را بیاورم، مرواریدی در بغلم افتاد// رفته بودم
گاو را بدوشم، مرواریدی در ظرف شیرم افتاد.// ماده گاو زرد رنگم، جفت‌گیری

کرده، نوک گیاه چویل تر خورده است. // ماده گاو زردرنگم همیشه به ناز می‌آید، کمرش باریک و پستان‌هایش دراز است. // ماده گاو زردرنگم، چشم‌های سبز رنگینی دارد، مانند کشتی بار می‌برد.

۲-۳. ترانه گاودوشی

هی و جونِ گامِ کَرْدُم	نومِ خدا مو کَرْدُم
نی‌رُمِ گامه بدوشُم	چونو مست و بی‌هوشُم
نی‌رُمِ گامه بی‌ارُم	چونو مست و بی‌عارُم
جون و دست و پامِ اوی	پوپو کَرْدُمِ گامِ اوی
گشت، خرد و چاقِ اوی	گام ز گایِل تارِ اوی
گُمِ چویلِ خاییده	ماگاسُهرُمِ زاییده
گُمِ چویلِ تر خورده	گام ز گایِل بر خورده
شیر داده ملثِ روخونه	گام ز گایِل نمونه
جُلَسِ کُنینِ بارونه	ماگاسُهرُمِ نادونه

nume xodâ mo kerdom/ hay ve june gâm kerdom// čono mast o bihušom/ nirom gâme bedušom// čono mast o biârom/ nirom gâme biyârom// pupu kerdom gâm ovay/ jun ve dast o pâm ovay// gâm ze gâyal târ âvi/ gašt xard o čây âvi// mâgâ sorom zâiđe/ gome čavil xâiđe// gâm ze gâyal barxarde/ gome čavile tar xarde// gâm ze gâyal nemune/ šir dâ melse ruxune// mâgâ sorom nâđune/ joles konin bârune

بنامیزد گفتم. همیشه به جان گاو می‌گویم. آنچنان مست و مدهوش هستم که نمی‌روم گاو را بدوشم. چنان مست و بیخود هستم که نمی‌روم گاو را بیاورم. // وقتی گاو آمد آن را نوازش کردم جان به دست و پایم آمد. گاو از گاوها دور شد، در صحرا گشت، علف خورد و چاق شد. // ماده گاو سرخ‌رنگم، زاییده، نوک گیاه چویل را جویده است. // گاو با گاوهای نر جفت‌گیری کرده، نوک گیاه چویل‌تر را خورده

است. // گاوم در بین گاوها نمونه است مثل رودخانه شیر داد. // ماده گاو سرخ‌رنگم نادان است، جُل بر آن بیندازید که باران می‌بارد.

۳-۳. ترانهٔ گاودوشی

جـون و دـست و پـام اوی	پُم کـردُم گـام اوی
شـیر داد و نـم نـما	جـوونُم گـر، جـوونُم گـا
گـا زردـه اوی هـم ز نـو	هـی و دَو، هـی و دَو
گـد باریک و لـیف دراز	هـی و نـاز، هـی و نـاز
شـننگُم بر خـرد، ماگـام زایـه	دی دی دی دی دایـه
مـوره خـرد و زـی و دَر	جـوونُم گـا و جـوونُم گـر
جـلـس کـنـین بارونـه	ماگـا کـالم نادونـه
شـیرس هـم رود رـونـه	لـقـهـس چـی تـیر کـونـه

pum kerdom gâm ovay/ jun ve dast o pâm ovay// junom gar,
junom gâ/ šir dâd ve namnemâ// hay ve daw, hay ve daw/ gâ
zarde ovay ze naw// hay ve nâz, hay ve nâz/ kađ bârik o lif
derâz// di di di di dâye/ šangolom barxard, mâgâ zâyê// mâgâ
kâlom nâđune/ joles konin bârune// leyahes či tir kawune/ sires
ham ruđe rawune

وقتی گاوم آمد آن را صدا کردم و جان به دست و پایم آمد. // جانم گوساله، جانم گاو.
گاو به آرامی به من شیر داد. // با حالت دو و ناز، گاو زرد رنگ دوباره آمد. // گاو کمر
باریک و پستان دراز با ناز آمد. // ای مادر حالم بسیار خوش است، گوسالهٔ ماده
دوساله‌ام جفت‌گیری کرد و گاوم می‌زاید. // گاو و گوساله را دوست دارم، چمن را
چرید و بیرون آمد. // ماده گاو قهوه‌ای رنگم، نادان است، جُل بر آن بیندازید که باران
می‌بارد. // لگدش مانند تیرکمان است، شیرش هم مانند رود روان، زیاد است.

۴- ترانه دوغ‌زنی

یکی از کارهای روزانه، رایج و معمول بانوان بختیاری، تهیه دوغ و کره است. بانوان بختیاری صبح زود از خواب بیدار می‌شوند، ماست را در مشک دوغ می‌ریزند و شروع به دوغ زدن می‌کنند، در حین کار، ترانه دوغ‌زنی را آهنگین و هماهنگ با حرکات مشک زمزمه می‌کنند. دوغ‌زن، صمیمانه و نوازشگرانه با مشک صحبت می‌کند. این ترانه آرزو، خواسته و دغدغه بانوان را به نمایش می‌گذارد؛ کدبانو آرزو دارد کره حاصله را به گوی، دستمال، کفش و لوازم زنانه بدهد؛ اما در عین حال می‌داند که اجازه فروش آن را ندارد؛ چون بدهکار هستند و فلان معامله‌گر یا بازرگان از آنان طلب دارد. او با مشک و دوغ گفتگو می‌کند، گویی مشک دوغ حرف‌های کدبانو را می‌فهمد. کدبانو مشک را می‌ستاید و می‌گوید بهترین دربند و ملار و چوب ارغنت را برای تو انتخاب کردم. از دوغ و مشک می‌خواهد که زودتر زده (آماده) شود؛ چون او باید کارهای دیگری را هم انجام دهد. فرزندش کودک و خردسال است، گله در راه آمدن برای دوشیدن است، مهمان‌ها دارند می‌آیند. بارها کدبانو از اینکه دوغ دیر آماده می‌شود، شکوه می‌کند؛ چون عجله دارد و باید کارهای زیادی را انجام داد و می‌ترسد که وقت کافی برای انجام همه آن‌ها نداشته باشد. ایزابلا بیشوب می‌نویسد «گروهی از زنان مشک‌های پر از ماست را بر روی «ملار» (سه پایه) به جلو و عقب تکان می‌دادند تا کره را از دوغ جدا کنند و دسته دیگر از زنان در گوشه دیگر مشغول بافتن قالی بودند، در حقیقت صحنه جالبی از کار و فعالیت دست‌جمعی در یک گوشه از جهان را کاملاً احساس می‌کردم» (بیشوب، ۱۳۷۵: ۱۵۵).

۴-۱. ترانه دوغ‌زنی ۱

آنْگِلسِ کِهَنسِت و زورِ باهی
 او ای کُنه او کُنه وِس کِهَنسِته
 صُحوون و سحر بیارم کُن
 ارغنت گاهی و داریت کردم

مَشکِدو گاهی، دَرَبِنْدِ طَیایِی
 مَشکِدو سُهْرُم دیر زَهَنسِته
 ای مَشکِدو جِلا لَم کُن
 صُحوون سحر بیارِت کِرْدُم

maškeđu gâhi, darband telâei/ angelas kahnest ve zure bâhi//
maškeđu sohrom dir zahneste/ awe I koh u koh ves kahneste// ay
maškeđu helâlom kon/ sohwun o sahar biyârom kon// sohwun o
sahar biyâret kerdom/ arÿote gâhi ve dâret kerdom

مشکِ دوغِ گاوی و بزرگ، دربندش طلایی است. گوشهٔ مَشک با زور بازو کنده شد. //
مشکِ دوغِ سرخ‌رنگم، دیر زده شد. آب این کوه و آن کوه پر آن شده است. // ای
مشکِ دوغ! من را حلال کن، صبح‌ها و سحر من را بیدار کن. // صبح‌ها و سحرها
بیدارت کردم و آرغَت گاوی را برایت به کار گرفتم.

۲-۴. ترانهٔ دوغ‌زنی ۲

کَرَتِ ایدُم یَه جفت گو	ای دو بِبِزِه دَم تَو
کَرَتِ ایدُم یَه جفت گوش	ای دو بِبِزِه دَم حَوش
ماملِ گرمو کیماسه	ای دو بِبِزِه کِه چاسته
کَرَتِ ایدُم جا جفت مایو	پُر جیوس ریواسه
مَر گئی ونو نَداری؟	ای دو بِبِزِه دَم کِه دو
مشک و مَلار و مو گشت	ای دو چتِه نی زَهنی؟
	مَر گئی ونوت گادیم گشت

ay du beze dame tu/ karat idom ya joft gu// ay du beze dame
hawš karat idom ya joft kawš// ay du beze ke čâste/
mâmelgarmov kaymâse/ pore jives riwâse// ay du beze dame
kahđu/ karat idom jâ joft mâyov// ay du ay čete nizahni?/ mar
kayvenov neđâri?// mar kayvenut gâdim gašt

ای دوغِ دَمِ خانه زده شو. کراهات را به یک گوی زینتی می‌دهم. // ای دوغِ دَمِ حیاط زده
شو. کراهات را به یک جفت کفش می‌دهم. // ای دوغِ زده شو که اکنون چاشتگاه است،
معامله‌کننده و خریدار ما کیماس است و پر جیب‌هایش گیاه ریواس است. // ای دوغِ
جلوی کاهدان زودتر زده شو، کراهات را به جای مادیان می‌دهم. // ای دوغِ چرا زده

نمی‌شوی، مگر کدبانو نداری؟ // مگر کدبانویت را عقرب نیش زد، که مَشک و سه پایه دوغ‌زنی‌اش به من رسید؟

۵- کارآوای بلوط چینی

بلوط از درختان جنگلی است که در جنگل‌های معتدل کوهستانی تحت تأثیر آب و هوای مدیترانه‌ای می‌روید. درخت بلوط یکی از درختانی است که در مناطق زاگرس، در جنوب و جنوب غربی ایران به وفور یافت می‌شود. به طور کلی، سه نوع بلوط شناخته شده است. بلوط مازو، شاه بلوط و بلوط ایرانی. «بلوط ایرانی؛ این درخت معمولاً به طور طبیعی و خودرو در جنگل‌های معتدل کوهستانی تحت تأثیر آب و هوای مدیترانه‌ای می‌روید. برگ و شاخه‌های گُرک‌دار دارد. از این رو برگ‌های آن خاکستری متمایل به سبز است. دارای برگ‌های چرمی بود. و شکل برگ‌ها تخم مرغی و دارای قاعده‌ای قلبی شکل هستند. با ارتفاع بین ۳-۴ متر بارور شده و میوه می‌دهد. میوه‌اش بیضی است و حدود ۱۵ تا ۲۰ گرم وزن دارد و به صورت کپسول در درون پیاله قرار دارد. این نوع بلوط عمری طولانی داشته و سازمان خوار و بار جهانی عمر آن را بین ۷۰۰ تا ۱۰۰۰ سال برآورد کرده‌است» (ازکیا و یوسفی، ۱۳۸۳: ۲۱). این درخت مقاوم و سرسخت یکی از اصلی‌ترین نقش‌ها را در زندگی ساکنان این مناطق برعهده داشته است. اشعار، ضرب‌المثل‌ها، واژگان و کنایات فراوانی پیرامون این درخت و میوه‌اش در فرهنگ عامه شکل گرفته است.

بلوط در فرهنگ و زندگی مردم بختیاری نقش بسیار مهم و اساسی داشته است. فراوانی واژگان مربوط بلوط و انواع نان بلوط (کَلگ) نشان از اهمیت و جایگاه والای این درخت و فرآورده‌های آن در زندگی مردم بختیاری دارد.

با توجه به اهمیت و نقشی که بلوط در زندگی مردمان بختیاری در گذشته داشته، هنگام چیدن، جمع‌آوری و تهیه کَلگ ابیات و ترانه‌هایی دارند که به اشعار یا ترانه‌های بلوط‌تکانی یا «شعر بلیط» معروف است. وقتی اشعار بلوط‌تکانی یا بلوط‌چینی و شعر تهیه کَلگ (نان بلوط) را می‌شنویم یا می‌خوانیم به اهمیت آن کار و نحوه انجام‌دانش

تا حدودی آشنا می‌شویم و می‌توانیم به فنون کار پی ببریم و آرزوها و جریان فکری، نحوه زندگی، سختی و آسانی کار پی ببریم. ترانه زیر مراحل چیدن، جمع‌آوری و حمل بلوط را به ترتیب ذکر کرده است. این ترانه شور و شوق افراد در حین کار را نشان می‌دهد. گفتگوی انسان با درخت بلوط و میوه بلوط را بشنویم و به ارزش بلوط در زندگی پی ببریم.

توَنِه دارُم همیشه	دار بَلِیَط آی واریشه
تُرِبِه مونِه تو پُر کن	دار بَلِیَط آی تو هُر کن
جُلُم و کول، تُرِم و پُشت	آی گِچِه بَلِیَط دُرُشت
پاکت کُنم مویِه شَوِه	بَلِیَط دِراو ز کوکُوه
تُرِم پُرِه، ای خُم رُم مال	ز نُک اسبید، ز بُتِه کال
هُمسایه‌هام اویَن جَلو	نامسو و کول، و سَتُم وه رَو
چَن و خَتیه تو داری سو؟	گُدن چِنن ایاری سو؟
همه ارن ای ارن	گُدم بَلِیَط دارن
به دَر ز جُهَن و شَو دَر	ای خُم دُمسو و بَزگَل
هَیکَلَس بَرَاخ ای بو	بُز ای خوره چاق ای بو
وا بَلِیَط یارُم مو بیشتر	صد بُز دارُم، صد تیشتر
تا باهار بگیرن	وا دُمسو خورن نمیرن

dâre balit ay wâ riše/ tone dâ hamiše// dâre balit ay to hor kon/
torbe mone to por kon// ay geče balite dorošt/ jolom ve kul,
torbam ve pošt// balit deraw ze kolawe/ pâket konom mo ya
šawve// ze nok esbið, ze bote kâl/ torbam pore, ixom rom mâl//
nâmsu ve kul, vastom ve raw/ homsâyehâm ovayn jelaw// goðen
čenen eyârisu?/ čan vaxtiye to dârisu?// goðom balite dâren/
hame eren eyâren// ixom domsow ve bozgal/ behðar ze johen o
šawðar// boz ixore čâq ibu/ haykales barâx ibu// sad boz dârom,
sad tištar/ wâ balit yârom mo bištar// wâ domsu xoren namiren/
tâ bâhâre begire

ای درخت بلوط باریشه! (کهن) من همیشه تو را دارم. // ای درخت بلوط! میوهات را بر من بریزان و توبره من را پر کن. // ای درختچه بلوط لباس‌هایم را پوشیده‌ام و توبره‌ام بر پشتم است. // ای بلوط از منفذ اصلی‌ات جدا شو تا من یک‌شبه و سریع پوستت را بکنم. // نوک میوهات سفید و ریشه‌ات کال است، توبره‌ام پر شده و می‌خواهم به خانه بروم. // بلوط‌ها را بر پشتم گذاشتم و به راه افتادم، همسایه‌هایم جلوی من آمدند. // گفتند این‌ها که بر پشتت حمل می‌کنی چه هستند؟ چند وقت آن‌ها را داری؟ // گفتم اینها بلوط درخت هستند و همه می‌روند و بلوط می‌آورند. // می‌خواهم بلوط‌ها را به بزها بدهم چون بلوط از جو و شبدر بهتر است. // من ده بز و ده تیشتر دارم؛ بنابراین باید بلوط بیشتری بیاورم. // باید به بزها بلوط بدهم بخورند تا نمیرند و به فصل بهار برسند.

۵-۱. ترانه مراحل تهیه کَلگ (نان بلوط)

سیاحان و جهانگردان به تهیه نان بلوط در مناطق لرنشین اشاره کرده‌اند. اولین کسی که در مورد تهیه نان بلوط در مناطق بختیاری سخن گفته، ابن بطوطه سیاح معروف مراکشی است «این جبال [جبال ایذه] هفده فرسخ در ده فرسخ است و این جبال کلاً در اعداد جبال شامخه می‌باشند و همه به هم متصل و فاصله در میان آن‌ها نیست مگر بعضی نهرها و اشجار که درخت بلوط است و از آرد آن سکنه نان می‌پزند و در هر منزلی که در این مملکت است زاویه ساخته‌اند موسوم به مدرسه» (همان: ۱۶) «درختی که در این کوهستان می‌روید بلوط است که از آرد آن نان می‌سازند» (۲۴۱). برخی مواقع از ترکیب نان گندم و جو با بلوط نانی مخلوط تهیه می‌کنند «در ضمن غذای اصلی آنان عبارت است از نان و ماست و کرفس وحشی و گاهی هم مقداری آرد بلوط به آرد جو یا گندم اضافه می‌کنند. زن‌ها پس از جمع‌آوری دانه‌های بلوط، پوست آن را که مزه تلخی دارد از ساقه اصلی جدا می‌کنند و سپس دانه پاک‌شده را خوب با آب شستشو می‌دهند تا رگه‌های تلخی آن کاملاً زایل گردد و آن گاه دلنه‌ها را جلو آفتاب خشک کرده و با آسیاب دستی خرد می‌کنند. نان بلوط در مجموع بدطعم و

بدذائقه است ولی ترید دوغ آن واقعاً تهوع‌آور است. اینان محصولات جو و گندم خود را برای خرید پارچه‌های کتانی آبی و تنباکو مبادله می‌کنند» (بیشوب، ۱۳۷۵: ۱۷۰).

روش تهیه کَلگ بدین صورت است که ابتدا پوست میوه بلوط را به وسیله تیغی به نام رُنْجُک جدا می‌کنند، سپس بلوط‌های پوست‌کنده را در تابه یا کوره‌ای به نام «لِهه» یا روش لم‌لور کردن حرارت می‌دهند تا برشته شوند. در مرحله بعد وقتی بلوط‌ها سرد شدند، در زیر آفتاب می‌گذارند تا جَفْت، پوست دوم و نازک، از بلوط جدا شود. سپس بلوط‌ها را با آسیاب دستی به نام «بَرْدَار» خرد می‌کنند. در این مرحله دانه‌های بلوط اندازه عدس خرد می‌شوند. نباید دانه‌های بلوط مثل آرد گندم ریز شوند زیرا در هنگام فرآوری و تلخی‌زدایی (شیرین کردن) دانه‌ها در آب حل می‌شوند و هدر می‌روند. سپس آرد بلوط را در آب جوش ریخته تا حالت خمیر به خود بگیرد در زبان محلی این کار را «ششیدن» می‌گویند. یک شبانه‌روز از برخورد هوا به خمیر و سردشدنش جلوگیری می‌کنند. با استفاده از پتو یا لحاف محکم آن را می‌پوشانند به طوری که خوب گرم شود و به عرق بنشیند. اگر خمیر به خوبی گرم نشود و تعرق نکند تانن (جَفْت) موجود به راحتی جدا نمی‌شود در زبان محلی به این کار «ورخونیدن» یا خواباندن می‌گویند. سپس خمیر درشت دانه بلوط در زیر آب در ظرفی به نام «سَلَه» گذاشته می‌شود تا سرد گردد و شیره تلخ از سوراخ‌ها بیرون رود. در زبان محلی به مرحله آب‌کشی «میر مَلهون» می‌گویند. وقتی خمیر بلوط شیرین شد دوباره با آسیاب دستی ریزتر می‌شود که این را «ساییدن» می‌گویند و نهایتاً خمیر بلوط برای تهیه نان بلوط یا کَلگ آماده می‌گردد. ممکن است برخی از کَلگ‌ها با کیفیت مطلوب و دلخواه تهیه نگردند. «یه زنی به به گنه کَلگ مو خووه / یه زنی وا سر زنه کَلگم ترووه»؛ یک زنی به به‌کنان می‌گوید کَلگ من خوب است و زنی دیگر بر سر می‌زند و می‌گوید کَلگ من بی کیفیت و ورنیامده است. خمیر بلوط را چنگ می‌زنند و روی تابه نان‌پزی می‌گذارند تا پخته شود. در بیشتر مواقع خمیر بلوط و خمیر گندم را با هم مخلوط می‌کردند تا نان ترکیبی درست شود وقتی کَلگ به تنهایی مصرف شود هضم آن برای

معهده و دستگاه گوارش سخت‌تر است. بنابراین نان گندم و نان بلوط وقتی با هم مخلوط شوند هضمشان برای دستگاه گوارش آسان می‌شود.

ترانه زیر به زیبایی و شیوایی هر چه تمامتر، مراحل چیدن، جمع‌آوری، پوست‌کندن، برشتن، خردکردن، زیرآب گذاشتن و نهایتاً تهیه کَلگ و قرارگرفتن در یک وعده غذایی را مرحله به مرحله و به ترتیب ذکر می‌کند. این شعر جنبه آموزشی داشته است. ترانه از زبان بلوط، حالات و احساس بلوط را بیان کرده است. این ترانه، بهترین نمونه از نظر آرایه تشخیص یا انسان‌نمایی در شعر عامیانه بختیاری است. همچنین یکی از طولانی‌ترین اشعار بختیاری است که ابیاتی دارد مضمون واحد و پیوستگی روایی می‌باشند؛ چون قالب شعر عامیانه بختیاری در اکثر ژانرها، بیت واحد یا تک بیت است. ترانه تهیه کَلگ، واریانت‌ها و روایت‌های متفاوتی دارد.

هر لری وادست آرس جلتی بریده	بلیطم از خُلاوه سر کشیده
زیده و تک سرم کله ز سرم وست	اویده بالاسرم لر دوخور و مست
ورکشیده و سرم تیخ جوستونه	ورچیدم تیله زنی بردم و هونه
لاش سهر و اسپیدم ونده و کناره	تیخ جوستون اشکم کرده پاره
برد زیر، برد والا هم کرچنیدم	تَش تَنگ بلیطی هم تردنیدم
دو شو و خو، یه شو و تو	و او خُلخُلی هم کرگنیدم
یه شو میسر مله ووئم	یه شو بووو بچگ ووئم

balitom ez xolâve sar kašide/ har lori wâ dast aras jelti biriđe//
 ovayđe bâlâ sarom lore duxur o mast/ zaylđe ve take sarom
 kolah ze sarom vast// varčidom tile zani bordom ve hune/
 varkašide ve sarom tixe jusetune/ tixe jusetun eškam kerde pare/
 lâše sohr o esbidome vand ve kenâre// taše tonge baliti ham
 terdenidom/ barde zir barde wâlâ ham kerčeniđom// ve awe
 xolxoli ham kergeniđom// do šaw vex aw, ya šaw ve taw/ ya šaw
 mire melahunom/ ya šaw bawu bačegunom

درخت بلوط می‌گوید: بلوطم از کلاهِک بیرون زده و آمادهٔ چیدن شده، هر گری با ارهٔ دستی‌اش چوب بلندی برای بلوط‌تکاندن آماده کرده است. // گری که با خوردن دوغ مست می‌شود، بالای سر من آمد و با چوب به کنار سرم زد و کلاه از سرم افتاد. // زنی جوان آمد و از زیر درخت بلوط، من را جمع کرد، و تیغ جان‌ستان را بر سر و بدن من نهاد. // تیغ جان‌ستان شکم بلوط را پاره کرد، و بدن سرخ و سفید بلوط را به کناری نهاد. // آتش تیز هیمة بلوط من را سطحی سوزاند، سپس من را در میان دو سنگ‌زیری و بالایی قرار داد و مرا خرد کرد. // با آب داغ من را سوزاند و مچاله کرد. // دو شب در خواب، یک شب در تب، یک شب امیر ملوانانم، و یک شب هم شام بیچه‌ها هستم.

۶- کارآوای خرمن‌کوبی

هَلّی‌ها holay hâ. آخو~ کردن $\hat{x}ov \sim kerdan$ ، هوله کردن *hule kerdan* یا خرمن‌کوبی کردن: بعد از کار درو، در ماه‌های شهریور و مهر که هوا رو به خنکی می‌رفت و برزگر استراحت کرده بود، کار خرمن‌کوبی انجام می‌شد. چندین خر، قاطر یا گاونر(ورزا) را آماده می‌کردند، ابتدا مکانی را صاف و هموار می‌نمودند، به این مکان مسطح خرمن می‌گویند، میخی چوبی بزرگ به نام «مه meh» در وسط خرمن نصب می‌کردند، سپس عمل «کتن کردن» صورت می‌گرفت. «کتن کردن: در یک ردیف حیوانات را به هم بستن برای هر کاری مانند بستن حیوانات برای خرمن‌کوبی» (مددی، ۱۳۹۲: ۲۱۸). پنج، هفت یا نه حیوان در عرض همدیگر به صف، اندازهٔ توانشان کنار مه خرمن کتن می‌شدند. حیوانات ضعیف‌تر را اول و قوی‌ترین را آخر می‌بستند؛ چون می‌بایست فضای بیشتری را بچرخد. به عمل چرخیدن حیوانات در خرمن که بر روی محصول انجام می‌شد، هَلّی‌ها می‌گویند. حیوان اولی بُنی یا گَلُو و حیوان آخری سَرپری نام دارد. ژان پی‌یر دیگار عمل خرمن‌کردن را این‌گونه شرح می‌دهد: «در تیرماه در بیلاق و در مهرماه در گرمسیر، در حوالی مزارع، محل خرمن‌کوبی را آماده می‌کنند که خودشان به آن خرمن می‌گویند. آن‌ها غالباً به تعمیر جایی که در سال قبل از آن استفاده شده است، نیز قناعت می‌کنند. این محل عبارت است از مساحتی از زمین به

شکل دایره به قطر ۱۰ تا ۱۵ متر که به خوبی کوبیده و صاف شده و تمام سنگ‌ها و علف‌ها و خاک آن جمع‌آوری شده و به کمک شاخه‌های نازک درختان گرد و خاک آن به خوبی جارو شده است. درست در مرکز آن یک تیر چوبی محکمی را عمیقاً به زمین فرو برده‌اند. سپس محصول را در سطح این دایره تا آن جایی که ممکن است به طور هم‌سطح می‌گسترند که گاهی ضخامت این لایه خیلی هم زیاد می‌شود. در بین کوچ نشینان، خرمن‌کوبی توسط پای ۵ تا ۱۲ راس چارپا انجام می‌شود. همه این چهارپایان به یک طناب بسته شده‌اند و سرِ طناب به یک حلقهٔ آهنی (هَچِرُو haceru) متصل است که به دور تیر چوبی می‌گردد. گره مخصوصی به این طناب می‌زنند و از آن حلقه‌هایی درست می‌کنند که هر حلقه‌ای به گردن یکی از این حیوانات می‌افتد و مانع خفه شدن حیوانات می‌شود. قاطرها را در آخر طناب و در حاشیه می‌بندند (سَرِپَر sar par) و خرها را چون آرام‌تر می‌دوند، نزدیک به مرکز می‌بندند (گُلُو golaw). در پشت سر این حیوان‌ها مردی در حال خواندن، فریاد کشیدن، و تکان دادن دست‌ها و سر و بدن می‌دود با این قصد که حرکات آن‌ها را سریع‌تر کند و هم این که مانع خورده شدن قسمتی از غلات کوبیده شده شود» (دیگار، ۱۳۶۹: ۱۱۹). اشعار و ترانه‌هایی هنگام خرمن‌کوبی می‌خوانند، این ترانه بیشتر هفت‌هجایی و کوتاه است. این ترانه به تناوب تکرار می‌شود. فردی که پشت سر حیوانات می‌دود، صداهایی ممتد با لب تولید می‌کند طوری که لب‌ها حدود پنج تا هفت ثانیه همراه با صدا می‌لرزند تا حیوانات را به وجد بیاورند. کسی که این نواها و ترانه‌ها را می‌خواند خودش هم بسیار به وجد می‌آید و نیرویش برای حرکت حیوانات بیشتر می‌شود.

هَلّی‌ها، هَلّی‌ها، هَلّی‌ها، هَلّی holay hâ, holay hâ, holay hâ, holay
 هَلّی‌هو/هو، هَلّی‌هو، هَلّی‌هو، هَلّی holay haw/hu, holay haw, holay haw,
 holay
 هَلّی‌هو هیردِس‌کُن، بُوَر‌هی، بِنِم‌هی، جوُنم‌هی، هَلّی‌جان ه‌هی هی
 holay haw hirdes kon, bovor hay, binom hay, junom hay, holay
 jân, ha, hay hay

هلی‌ها هیرد آخون/ یه من گه، صد من دون

holay hâ hird axon/ ya man kah, sad man don

هلی‌ها ریز و خُرد کنید. یک من گاه باشد و صد من دانه باشد. (امیدوارم چنین شود).

آر یه منی مال منی / آر صد منی مال منی

ar ya mani mâle mani/ ar sad mani mâle mâni

گاهی خرمن‌کوبی با اِبزاری آهنین صورت می‌گرفت که آن را «چُم» می‌نامند. «یک‌جان‌شینان برای خرمن‌کوبی، خرمن‌کوب به کار می‌برند که خودشان آنرا «چوم čom» می‌نامند و آن تخته پهن و سنگینی است که در طرف قابل استفاده آن سنگ‌های تیزی کوبیده شده است. پس از حدود ۱۵ ساعت پا زدن حیوانات، قسمت مهمی از علوفه خُرد می‌شود» (همان: ۱۱۹). خرمن‌کوبی با چوم عمومیت نداشته است. چه خُووه گُنی چُم سُواری/ خوت ای ری و خوت ایای مَزِدته داری (قنبری، ۲۹۵: ۱۳۹۳).

če xuve koni čom sowâri/ xot iri wo xot iyây mezdete dâri

چُم سُواری چه خوب است. خودت می‌روی و می‌آیی. مزدت را هم داری.

بعد از خرمن‌کوبی و جدا کردن دانه از گاه، نوبت به گاه کشیدن با وسیله‌ای به نام شَل می‌رسید. گاه کشیدن هم یکی از کارهای سخت و نفس‌گیر بوده که در بیت زیر به آن اشاره شده است.

درو مرگ، هولِه مرگِ مریون و گه کشیدن و شَل، مو ای نُهَم جون

deraw marg, hule marge meryun/ ve kah kašidan ve šal, mo inohom jun

درو چون مرگ و خرمن‌کوبی همچون مرگ و نابودی است. هنگام گاه‌کشی با شَل، من جان می‌دهم.

کارسوگ‌ها: مشاغل و هنرهای مردانه در سوگینه‌ها

به اشعاری که مضمون و درون‌مایه آنها توصیف مشاغل و کارها است و در رثای افراد خوانده می‌شود، کارسوگ یا سوگینه‌های کار گفته می‌شود. کار چنان مهم است که هم

در زندگی و هم پس از زندگی ارزش و افتخار به‌شمار می‌رود. کار، اساس و پایه زندگی انسان‌ها است. در فرهنگ بختیاری کار جایگاه ویژه‌ای دارد به گونه‌ای که بخش اعظمی از سوگینه‌های بختیاری در پیوند و ارتباط با کار است. برای بعضی از مشاغل و کارها، کارآوا و شعر کار وجود ندارد؛ اما کارسوگ یا سوگینه کار برای همه مشاغل قدیمی گفته شده است. از جمله مشاغل مردانه که در این اشعار بازتاب یافته می‌توان به گله‌داری، رمه‌داری، دهداری و دکاندار اشاره کرد.

گله‌دار:

گله سبیل آ... زای ره سَرِ او هفت نرمیش و گلّسه، هفت بهده رَو
گله بور آ... ویده سَرِ پهل هفت نرمیش و گلّسه، هفت بهده هل

gale sayl Â ... zay rah sare aw/ haft narmiš ve galase, haft bahḍaye raw// gale bure Â ... wayḍe sare pohl/ haft narmiš ve galase, haft bahḍaye hol

گله تماشایی آ... به سر آب رفت. هفت نرمیش و هفت بخته جلو رو دارد. // گله بور آ... به سر پل آمد. هفت نرمیش و هفت بخته بدون شاخ دارد.

رمه‌دار:

رمه‌رو هالی، دلّم ره‌ده او لا مو دلّم سی مون یاغیم نی‌گره جا
رمه‌رو هالی، دلّم ره‌ده او ریز مو دلّم سی مون یاغیم نی‌گره لیز

rame ru hâli, delim rahḍe u lâ/ mo delom si mune yâyim nigere jâ// rame ru hâli, delim rahḍe u riz/ mo delom si mune yâyim nigere liz

جایگاه رمه خالی شده و دلم به آن طرف رفته، دلم برای مادیان چموش آرام و قرار ندارد. // جایگاه رمه خالی شده و دلم به آن طرف رفته، دلم برای مادیان چموش آرام و قرار ندارد.

دهدار:

مو و سی دِهدار، دِهِنه دوست نِدارم / تا نِیا دِهدار دِه کار وا کَس نِدارم

mo ve si dehđâr, dehne dust neđârom/ tâ nayâ dehđâre deh, kêr wâ kas neđârom

من بخاطر دِهدار، ده را دوست ندارم. تا دِهدار نیاید، کاری به کار کس ندارم.

دکان‌دار:

پیشی که آفتو زنه و گم داری / بارخونس وید و رسید، خوس مند و مالی
پیشی که آفتو زنه و گم نی‌ها / بارخونس وید و رسید خوس مند و دیندا

piši ke aftaw zane ve gome dâri/ bârxunas vayđ o rasiđ, xos mand ve jâei// piši ke aftaw zane ve gome nayhâ/ bârxunas vayđ o rasiđ, xos mand ve dindâ

قبل از اینکه آفتاب طلوع کند و به نوک درختی بیفتد. بارخانه و قافله‌اش آمد و رسید، اما خودش به جایی ماند. // قبل از اینکه آفتاب طلوع کند و به نوک نی‌ها بیفتد. بارخانه و قافله‌اش آمد و رسید، اما خودش عقب ماند.

شاد اوئی ... تفنگ و شونس / صد خروار بار بکنین ز یه دِکونس

šâđ ovay Â ... tofang ve šunes/ sad xarvâr bâr bokonin ze ya dekunes

آ... شاد آمد و تفنگش بر شانه‌اش آویزان است. از یک دکان او، صد خروار بار کنید.

بازرگان و قافله‌دار:

دُهدر و داس ای گُهِه شالام بووم بو / قافله ای‌ا، بارس گندم نو
همه چی و بارسه غیرا دَوای دل / قافله بووم پُرس بارِ فلفِل

ğâfele eyâ, bares gandome nu/ dohđar ve dâs igohe šâlâm bawum bu // ğâfele bawum pores bare felfel/ hame či ve bârese ğayrâ dawâye del

قافله‌ای می‌آید، بارش گندم تازه است. دختر به مادرش می‌گوید ان شاءالله پدرم باشد. // قافله پدرم می‌آید، بارش پر از فلفل است. در بارش همه چیز است جز دوی درد دل.

آسیاب‌دار و آسیابان:

آسیو ز خودتِه و املکِ زیرس / ار ای خوی سیلسِ کنی رَو سَرِ شیوس
آسیو ز خودتِه و املکِ بالاس / ار ای خوی سیلسِ کنی رَو سَرِ تاخاس

âsiyaw ze xoðete wâ molke zires/ ar ixoy sayles koni, raw sare şives// âsiyaw ze xoðete wâ molke bâlâs/ ar ixoy sayles koni, raw sare tâxâs

آسیاب و زمین‌های پایین آن مال خودت است. اگر می‌خواهی نگاهش کنی به بالای جوی آب آسیاب برو. // آسیاب و زمین‌های بالا دست آن مال خودت است. اگر می‌خواهی نگاهش کنی به بالای طاق‌های آن برو.

جلابدار یا چوبدار:

آی جَلَاو! سَنگی جَلَاو! کَوِه گِرَوَنه / پیل بَدِه کَوِه بَخِر، گَگوتِ بَرَوَنه
آی جَلَاو! سَنگی جَلَاو! کَوِه کَسَاتِه / پیل بَدِه کَوِه بَخِر، گَگوتِ وَاباتِه

ay jalâw! sangi jalâw! kawe gerune/ pil beðe kawe bexer, gagut berune// ay jalâw! sangi jalâw! kawe kesâte / pil beðe kawe bexer, wâbâte

ای جلاب! ای جلابی سنگین و ثروتمندی هستی. بره گران است. پول بده، بره بخر تا برادرت براند. // ای ای جلابی سنگین و ثروتمندی هستی، بره کساد شده. پول بده، بره بخر. برادرت همراهت است.

نچار:

اوستاد تَهْدِه تَراش، بیور و و بیشه / بئوَنه ز سَر بَزَن، بیده ز ریشه ای خوه

اوستاد تیشه و دَست، رَه‌ده و بیشه
که راست کُنه آسباو هیشه

ostâde tagde terâš biyaw raw ve biše/ banyawne ze sar bezan,
biđe ze riše// ostâde tiše ve dast, rahde ve biš/ ixoh ke râst kone
asbâve hiše

استاد گهواره‌ساز، بیا به بیشه برو. درخت زبان گنجشک را از سر و درخت بید را از ته
بزن.// استاد تیشه به دست، به بیشه رفته، می‌خواهد اسباب و اجزای خیش و شخم
زنی را درست کند.

بنا:

سهرسته و جو برد پنجه پاره
برین و بیارین اوستا همه کاره
سهرسته و جو برد صد منی‌یو
برین و بیارین اوستا همه چی خو

sehrestve jov barde panje pâre/ berin o biyârin ostâ hame kêre //
sehrestve jov barde sad maniyu/ berin o biyârin ostâ hame či xu
سنگ پنجه پاره به جوی آب سریده است. بروید استاد همه کاره را بیاورید.// سنگ
صدمنی به جوی آب سریده است. بروید استاد همه چیز خوب را بیاورید.

مُلا و میرزا:

قَلَمْدُونِس نُرْقَه‌ی، جَلِتِس کَووَه
آی مُلا دعا بکن، خط تو خووه
قَلَمْدُونِت نُرْقَه‌ی، جَلِتِس سیاهه
آی مُلا دعا بکن، دستت شفاهه

yalamdunes noręeye, jeltis kawuhe/ ay molâ doâ bokon, xate to
xuwe// yalamdunes noręeye, jeltis siyâhe/ ay molâ doâ bokon,
dastet šefâhe

قلمدانش نقره‌ای و جلدش کبود است. ای ملا دعا بکن خط تو خوب است. قلمدانش
نقره‌ای و جلدش سیاه است. ای ملا دعا بکن، دست و خط تو شفا است.
و سَرِ بونِ بلند شاهنامه‌خونی
همه کس دونه که تو میرزا تمومی

ve sare bune boland šâhnâe xuni/ hame kas dune ke to mirzâ tamumi

روی بام بلند شاهنامه می‌خوانی. همه کس می‌داند که میرزا و نویسندۀ ای تمام و کامل هستی.

باغبان:

سَرِ کُهِ سَیْلِ ای زَنَم، باغِتِ دِیَارِه
 باغِ و رِنِگِه گُلِه، صَاحِو نِداَرِه
 سَرِ کُهِ سَیْلِ ای زَنَم، باغِتِه دِیَدَم
 باغِ و رِنِگِه گُلِه، خَوِتِه نِدیَدَم

sare koh sayl izanom, bâÿete diyâre/ bâÿ ve rengehe gole, sâhâv neđâre// sare koh sayl izanom, bâÿete diđom/ bâÿ ve rengehe gole, xote nadiđom

از سر کوه نگاه می‌کنم، باغِت پید و نمایان است. باغ از گل‌ها رنگین و رنگارنگ شده است؛ اما صاحب ندارد. // از سر کوه نگاه می‌کنم، باغِت را دیدم. باغ از گل‌ها رنگین و رنگارنگ شده است؛ اما خودت را ندیدم.

اَومال (آبیاری):

مردمِ مِزْدِ ای گِرِن، مِو مِزْدِ نِداَرُم
 مِو هَم چِی اَومال، بیلِ و شو~ نَهاَدُم
 مردمِ مِزْدِ ای گِرِن، مِو مِزْدِ نَخِواستُم
 مِو هَم چِی اَومال، بیلِ و شوِنِ رَاستُم

mo ham či awmâl, bil ve šov~ nâhâđom/ mardom mezd igeren, mo mezd neđârom// mo ham či awmâl, bil ve šune râstom/ mardom mezd igeren, mo mezd nexâstom

من هم مانند آبیاری و کشاورز، بیل بر شانه نهادم. مردم مزد می‌گیرند، من مزدی ندارم. // من هم مانند آبیاری و کشاورز، بیل بر شانه راستم است. مردم مزد می‌گیرند، من مزدی نخواستم.

مِلْهون (مَلَوان):

مَلْهُونِی ای خِواسْتُم کِشتی نِه برونِه
 مَلْهُونِی ای خِواسْتُم کِشتی نِه وِرارِه
 خُس و بَجَلِسِه یِه جا نِشونِه
 دا و دُهدَرِه یِه جا دِرارِه

melahun ixâstom keštine berune/ xos o bačalese ya jâ nešune//
 melahun ixâstom keštine verâre / dâ wo dohdare ya jâ derâre

ملوانی می‌خواستم که کشتی را براند. خودش و بچه‌هایش را یک جا بنشانند. // ملوانی می‌خواستم که کشتی را بسازد و مادر و دختر را یک جا پیاده کند.

چوپان و شبان:

رَهْدُم و شیراز، دَرگِشْتُم و رومِز
 رَهْدُم و شیراز، دَرگِشْتُم و صحرا
 رَهْدُم و لالی، دِر خَرْدُم و شوشْتَر
 چارنیدُم گله، بیدُم شونِ بی‌مزد
 چارنیدُم گله، بیدُم شونِ تهنّا
 چارنیدُم گله، بیدُم شونِ بی‌بهر

rahdom ve širâz, dargaštom ve rumez/ čârniđom gale, biđom
 šune bi mezd// rahdom ve širâz, dargaštom ve sahrâ/ čârniđom
 gale, biđom šune tehnâ// rahdom ve lâli, derxardom ve šuštar/
 čârniđom gale, biđom šune bibahr

به شیراز رفتم سپس به رامهرمز سرازیر شدم. گله را چراندم و نگهداری کردم، نهایتاً
 چوپان بدون مزدی بودم. // به شیراز رفتم سپس به صحرا سرازیر شدم. گله را چراندم
 و نگهداری کردم، نهایتاً شبان تنهایی بودم. // به لالی رفتم سپس به شوشتر رفتم. گله را
 چراندم و نگهداری کردم، نهایتاً چوپان بدون بهره‌ای بودم.

شیتِ شاتِ ایّا، شیتِ کُرِ شونِه
 شیت و شاتِ ایّا، شیتِسِ خوش و بوشه
 و کَوگی مونه، سِرِ بَرْدِ ای خونِه
 و کَوگی مونه، شَوِ خِوسِسِ کَلِوسِه

šite šât eyâ, site kore šune/ ve kawgi mune sar bard ixune// šite
 šât eyâ, sites xoš ve bawše/ ve kawgi mune, šaw xawses kelawse

صدای سوت زدن می‌آید، سوت پسر شبان است. به کبکی می‌ماند که روی سنگی آواز می‌خواند. // صدای سوت زدن می‌آید، سوتش پر از شادی و خوشی است. به کبکی می‌ماند که شب‌خوابش زیر بوتهٔ کرفس است.

گوی‌باز:

چالِ گو بازو، می‌دو~ چالِ لَکَر
چالِ گو بازو، می‌دو~ چالِ سَنگا
جاهلوه گُره گِرهن چی کَوَه نر
جاهلوه گُره گِرهن چی کَوَه ما

čâle gu bâzov~, mayðov~ čâle lalar/ jâhelov~ goroh gerehn či kawaye nar// čâle gu bâzov~, mayðov~ čâle sangâ/ jâhelov~ goroh gerehn či kawaye mâ

میدان گوی‌بازها در چال لَکَر است. جوانان مانند برهٔ نر گروه گروه شدند. // میدان گوی‌بازها در چال سنگا است. جوانان مانند برهٔ ماده گروه گروه شدند.

کارسوغ‌های زنانه

بافندگی و چینه‌گری:

بیشترین شعر کارسوغ زنانه، بافندگی است. زنان هنرمندی که نقوش شیر و پروانه، پلنگ و چهارگُلی را در قالی‌ها و سایر منسوجات می‌بافتند.

کَلکیتسِ آهنگری، دِندو~ برنجی
کَلکیتسِ آهنگری، دِندو~ یِه لَهده
کِی نه بَفت، خالی نه بَفت، رَه سَرِ هُرَجی
کِی نه بَفت، خالی نه بَفت، رَه سَرِ مَهده

kalkites âhengari, dendov~ berenji/ layne baft, xâline baft, rah sare horji// kalkites âhengari, dendov~ ya lahðe/ layne baft, xâline baft, rah sare mahðe

کرکیتش آهنین است و دندان‌هایش ریز و برنج‌مانند. کِی را بافت، قالی را هم بافت و به کار خورجین رفت. // کرکیتش آهنین است و دندان‌هایش ریز و یکسان. کِی را بافت، قالی را هم بافت و به کار مَهده رفت.

تَمْدَارِسِ وِ دَارِ، نَشَخِسِ چِه جوری
 وِ مینِ تَمْدَارِ کَشیِ نَقَشِ سِموری
 تَمْدَارِسِ وِ دَارِ، نَشَخِسِ چِه رَنگِه
 وِ مینِ تَمْدَارِ کَشیِ نَقَشِ پَلَنگِه

tamdâres ve dâr, naxšes çe juri/ ve mine tamdâr kaši nayše
 semuri// tamdâres ve dâr, naxšes çe range/ ve mine tamdâr kaši
 nayše pelange

دار بافندگی‌اش برقرار است. نقشش چه جور است؟ در میان تمدارش نقش و تصویر
 سموری را طراحی کرد و بافت. // دار بافندگی‌اش برقرار است نقشش چه رنگ است؟
 در میان تمدارش نقش و تصویر پلنگی را طراحی کرد و بافت.

چینه‌گر، چَوْنِه‌گَرُم، هَمَنه دُونُم
 وِ خَلَمِ کَاغذیِ نَقَشِ ای نَشَوْنُم
 چینه‌گر، چَوْنِه‌گَرُم، هَمَنه دَارُم
 وِ خَلَمِ کَاغذیِ نَقَشِ ای دِرَارُم

činegar, čawnegaro, hamane dunom/ ve xelame kâγazi nayš
 inešunom// činegar, čawnegaro, hamane dunom/ ve xelame
 kâγazi nayš inešunom

بافنده‌ای توانا هستم و همه فوت و فن بافندگی را می‌دانم. با قلم و کاغذی نقش و
 تصویری بر دار قالی می‌نشانم. // بافنده‌ای توانا هستم و همه فوت و فن بافندگی را
 دارم. با قلم و کاغذی نقش و تصویر در می‌آورم.

خیاطی:

نَه دَدوم خیاط، زونیس واشکناده
 خِیچی و آنگستونس کلس ناهاده

na dađum xayât, zunis wâškenâde/ xayči o angustunas keles
 nâhâde

خواهرم خیاط است. زانویش به پشت خم شده. قیچی و انگستانه‌اش در کنارش نهاده
 شده است.

ریسندگی:

دیک شه، سر دیک شه، پرس کُنا ره چل چپس هُشک آوی، شو خو ندراره
دیک شه، سر دیک شه، پرس و هو هو چل چپس هُشک آوی، شو نی گنه خو

dike šah, sar dike šah, paras konâre/ čele čapes hošk avi, šaw xaw neðâre// dike šah, sar dike šah, paras ve hawhaw/ čele čapes hošk avi, šaw nikone xaw

دوک نخریسی اش سیاه، سر دوک هم سیاه، چوب ابزار نخریسی اش از درخت کُنا ره است. شانه چپس خشک شد و شب از درد خواب ندارد. // دوک نخریسی اش سیاه، سر دوک هم سیاه، ابزار نخریسی اش از مدام حرکت می کند و صدا می دهد. شانه چپس خشک شد و شب از درد خوابش نمی آید.

کدبانو و خانه داری:

کی ونو هونته و هونه بیارین هونته بی گی ونو، اسمسه میارین
کی ونو هونه بینم نی وریسته و گمون خاطرُم حالس ندرسته

kayvenu hunane, ve hune biyârin/ hunaye bi kayvenu, esmese mayârin// kayvenu hunane, binom niveriste/ ve gemune xâterom hales nadereste

کدبانوی خانه را به خانه بیاورید. نام خانه بدون کدبانو را بر زبان نیاورید. // می بینم کدبانوی خانه از جا بلند نمی شود به گمانم حالش درست و سالم نیست.

نان پزی:

نه ددوم نون ای پزه، باد پسینه نه گگوس مهمونسه، دیر وخت رسیده
نه ددوم نون ای پزه، باد شماله نه گگوس مهمونسه، دیر وخت ایاهه

na daðum nun ipaze, bâd pasine/ na gagus mehmunese, dir vaxt rasiðe// na daðum nun ipaze, bâd šomâle/ na gagus mehmunese, dir vaxt eyâhe

خواهرم هنگامی که باد پسین می‌وزد، نان می‌پزد. برادرش، مهمانش است و دیر هنگام رسیده است. // خواهرم هنگامی که باد شمال می‌وزد، نان می‌پزد. برادرش، مهمانش است و دیر هنگام می‌آید.

آشپزی:

دیگِ رومِزی، بهیره و کنارس / خرجِ خوایِ پِزه و سیِ برارس
دیگِ رومِزی، بهیره و کمینس / خرجِ خو راستِ ای‌گنه و سیِ شَرینس

dige rumezi, bahre ve kenâres/ xarje xow ipaze ve si berâres //
dige rumezi, bahre ve kamines/ xarje xow râst ikone ve si šerines

دیگِ رامهرمزی، کفگیر در کنارش است. غذای خوبی برای برادرش می‌پزد. دیگِ رامهرمزی، کفگیر در کنارش است. غذای خوبی برای عزیزش درست می‌کند.

سَرْدَسْتاسِ گرچی، پَلَوْنِ ایدِه دَم / مِهْمُونِسِ گوپِلِسِن، او خاَطِرْسِ جَم
سَرْدَسْتاسِ گرچی، پَلَوْنِ ایدِه بو / نه گگوسِ مِهْمُونِسِه، خوسِ تَهْجُوسِ بو

sardastâs gerči, pelawn idehe dam/ mehmunes gawyalesen, u
xâteres jam // sardastâs gerči, pelawn idehe bu/ na gagus
mehmunese, xos tahjoves bu

سر دست‌هایش الگو دارد و پلو را دم می‌دهد. برادرانش مهمانش هستند و او خاطر و خیالش جمع است. سر دست‌هایش الگو دارد و پلو را طمع و بو می‌دهد. برادران مهمانش است و او تعجبش می‌شود.

دوغ‌زنی:

موشمِ گله‌کنوس، دَدومِ ای‌زنِه دوس / مَشکِ دوسِ بُلغار، مینِ مَلارِ خِدَنگِ چوس
موشمِ گله‌کنوس، دَدومِ ای‌زنِه ماست / مَشکِ دوسِ بُلغار، مینِ مَلارِ خِدَنگِ راست

mawsome gale kanov~, dađum izane dov~/ maške dus bolȳâr,
min malâr xeđang čov~// mawsome gale kanov~, dađum izane
mâst/ maške dus bolȳâr, min malâr xeđang râst

زمانی که گله‌ها به چرای صبح می‌روند (صبح خیلی زود)، خواهرم دوغ می‌زند. مشک
دوغ‌زنی او از چرم مرغوب و چوب میانی سه‌پایه دوغ‌زنی‌اش، خدنگ است. // صبح
خیلی زود، خواهرم ماست می‌زند. مشک دوغ‌زنی او از چرم مرغوب و نوع چوب
میانی سه‌پایه دوغ‌زنی‌اش از چوب خدنگ مستقیم و راست است.

شیردوشی:

گله‌هانه بُورین یه کوچه وا پیش نه ددومه بُورین سی دُهدنه میش

galehâne bovarin ya kuče wâ piš/ na dađume bovarin si dohđane
miš

گله‌ها را یک کوچه و مرحله نزدیکتر ببرید. خواهرم را برای دوشیدن میش‌ها ببرید.
گَلت و دونه، گله نیمه‌دونه تو وری وا پا سر شیرت کتونه

galat ve dune, galat nime dune/ to very wâ pâ sar širet katune

گله‌ات آماده دوشیده‌شدن است. نصف گله دوشیده شده‌اند. از جای بلند شو، پارچه
تصفیه شیرت، کتانی است.

نتیجه‌گیری

در فرهنگ بختیاری، کار و شغل، عامل هویت‌بخشی به فرد در زندگی و مرگ است.
کارکردن زن و مرد و کوچک و بزرگ نمی‌شناسد؛ کار، افتخارآفرین و تعیین‌کننده
جایگاه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی افراد از کوچک تا بزرگ است. به گونه‌ای که
بسیاری از ترانه‌های نوازشی کودکان هم، مضمونی مرتبط با کار و فعالیت دارند.
کارآواها یا کاردنگ‌های مهمی چون برزگری، سرگهی، شیردوشی، دوغ‌زنی،
بلوط‌چینی، خرمن‌کوبی از گذشته‌های دور تا کنون در بختیاری رایج هستند و بخشی

از فرهنگ این قوم به حساب می‌آیند. این کارآواها اغلب با آواز فردی یا جمعی خوانده می‌شوند و هنگام آوازخوانی، کار سریعتر و با کیفیت بهتری انجام می‌شود. این ترانه‌ها مضامین متعدد و متنوعی دارند؛ جلوه‌های زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، عواطف، آرزوهای افراد، هنجارها، آیین‌ها و باورها، غم‌ها و شادی‌ها و ارتباط آدم‌ها با خود، با طبیعت و با دیگران است. بخشی از اشعار و ترانه‌های کار، سوگینه‌هایی هستند که مضامین و درونمایه مرتبط با کار دارند و با عنوان کارسوگ از آنها یاد کردیم.

منابع

- احمد پناهی سمنانی، محمد. (۱۳۶۹). شعر کار در ادب فارسی، تهران: مولف.
- ازکیا، مصطفی و یوسفی، جلال. (۱۳۸۳). «دانش بومی استفاده از بلوط در شهرستان ممسنی»، نامه انسان‌شناسی، سال سوم، شماره ۶، ص ۱۵-۳۷
- بیشوب، ایزابلا. (۱۳۷۵). از بیستون تا زردکوه بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، تهران: نشر سهند و نشر آنزان
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۴). در سایه آفتاب شعر فارسی و ساخت شکنی در شعر مولوی، تهران: انتشارات سخن
- ثروتیان، بهروز (۱۳۹۲). خسرو و شیرین تصحیح و شرح مجدد از روی ۱۴ نسخه خطی. چاپ دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- دیگار، ژان پی.یر. (۱۳۶۹). فنون کوچ‌نشینان بختیاری، ترجمه اصغر کریمی، چاپ دوم، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- ژوکوفسکی، والتین الکسی یویچ. (۱۳۹۶). ترجمه و اضافات شفقی، مریم و سید مهدی دادرس. موادی برای مطالعه گویش بختیاری، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی

- شفق، مریم و دادرس، سید مهدی (۱۳۹۱). «بررسی ارزش زبانی-ادبی اشعار بختیاری گردآورده ژوکوفسکی». هفتمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی. جلد ششم. صص ۲۵۱-۲۶۹
- صفری، جهانگیر و ابراهیم ظاهری. (۱۳۸۸). «بررسی ترانه‌های کار در عشایر بختیاری»، فرهنگ مردم، سال هشتم، صص ۱۶۹-۱۸۳.
- فاروقی هندوالان، جلیل‌اله و حسینی، سیده ناهید (۱۳۹۳). «بررسی استعاره هستی‌شناختی در کارآوهای خراسان جنوبی»، دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۲، شماره ۷۶، صص ۷۱-۸۸
- فرهادی، مرتضی. (۱۳۷۹). «ترانه‌های کار»، کارآوای از یادرفته کارورزان و استادکاران»، فصل‌نامه علوم اجتماعی، دوره ۷، شماره ۱۱ و ۱۲، صص ۱۱۱-۱۴۴.
- قنبری عدیوی، عباس (۱۳۹۱). ادبیات عامه بختیاری، شهرکرد: نیوشه.
- _____ (۱۳۹۱). فولکلور مردم بختیاری، شهرکرد: نیوشه.
- _____ (۱۳۹۳). امثال و حکم بختیاری، شهرکرد: انتشارات مرید
- کریمی کیارسی، روح‌الله (۱۳۹۹). اشعار برزگری و کوچ در فرهنگ بختیاری، چاپ سوم، شهرکرد: انتشارات فریاد
- کریمی نورالدین‌وند، روح‌الله و رضایی، حمید و درودگریان، فرهاد (۱۳۹۹). «تحلیل محتوایی اشعار صیادی در فرهنگ بختیاری»، فرهنگ و ادبیات عامه، ۸ (۳۱)، صص ۱۵۷-۱۸۲
- مددی، ظهراب. (۱۳۹۲). واژه‌نامه زبان بختیاری، چاپ دوم، اصفهان: چاپ هشت بهشت.
- موتمن، زین‌العابدین (۱۳۶۴). شعر و ادب فارسی. ج دوم. تهران: زرین.
- هدایت، صادق. (۱۳۹۵). فرهنگ عامیانه مردم ایران، گراورنده جهانگیرهدایت، چاپ هشتم، تهران: چشمه.
- هولستر، ارنست (۱۳۸۲). هزار جلوه زندگی. به کوشش فریبا فرزام. تهران: مرکز اسناد و مدارک میراث فرهنگی.